

شتالکت است و آن استخوانی باشد که در میان بندها و ساق پا واقع است و آنرا بچول گویند و بخرپی کب خوانند و نوعی از خار هم
 که آنرا باش عدو بچول بازی کنند و آنرا شتالکت بازی خوانند اشتاد و بضم اول و سکون و او بعضی اشتاب است
 که شتاب و تعیل باشد چه در فارسی با او و برعکس تبدیل می یابد اشترا به بضم اول و فتح بای بجد نوعی از جامه شپوش
 و آن را اشتراوه نیز گویند بفتح و او بنا بر قاعده کلی اشترخار نوعی از خار است که شترانرا بر غبت تمام می خورد و خار شتری
 همان است اشترخوار با او و معدومه بعضی اشترخار است که خار شتری باشد و بعضی گویند نوعی از خار است که آنرا اشترخار
 میگویند و گفته اند که آنرا گفته اند و آن جانور است کوچک و خوشخوار که بر بدن شتر و گاو و خسر و گوسفند بچسبد و خون از بدن آنها بکشد
 اشترو دل بجز و اول و سکون لام بدول و کینه دل را گویند و گنایه از مردمی است که این صفت داشته باشند و بعضی گویند که یاز
 مردم بیدل و نامر و ترسیده باشد اشترخار باغین لفظه دار بالف کشیده و برای میوز زده بیخ در حنت اجدان است
 و صیغ آنرا اکوزه خوانند و بعضی گویند گیاهی است که آنرا آچار سازند و معنی آن شوک اجمال است و عربان آنرا بخیل الحیسم
 تب ربع را مفید باشد اشتراک بفتح راج و سکون کاف بمعنی بوجه است خواه صوبه دریا باشد و خواه تالاب و رود و خانه
 و امثال آن ما شتر کاف بفتح اول و ثالث و کاف بالف کشیده نام جانور است که آنرا بخرپی غفا خوانند اشتراک و زرا و
 گویند و آن جانور است میان شتر و گاو چنانکه شتر میان اسب و خراست اشتراکیا بجز کاف فارسی و تخانی بالف کشیده
 بعضی اشترخار است که خار شتری باشد و بعضی گویند گیاهی است دوایی که آنرا سیله خوانند اشتراخ پرند است که با
 او شبیه پای شتر است و سنگ و دوش خورد و با پایهای خود سنگت بر هر چیزی که خواهد زد و خطا نکند و عربان او را نامر گویند
 اشترو مور گویند جانور است مانند مور لیکن برابر بگوسفندی باشد و بعضی گویند بزرگی بز کوچی بسیار است و در جنگهای مغرب بسیار
 است اشتراک بجز اول بروزن خشک چانه را گویند که طفلان و کودکان نوزائیده را در آن چسبند اشتراک بوس
 بجز اول و ثالث و لام بالف کشیده و بای بجد با او رسیده و بسین بی لفظه زده و بیونانی درختی است سبطه و خار ناک است
 آن مانند قره سرخ و ضخیم می باشد و سوس بودایی را نافع است و ضما و آن با سرکه در وند آنرا تخفیف دیند و بجز
 دیگر آنرا در شیطان گویند و سگای بای بجد بای حلی سم بظرا آمد است اشتراک بضم اول و ثالث و لام و سکون
 ثانی و میم بمعنی تنگی و غلبه و زور و نندی کردن باشد بر کسی و بزور چیزی گرفتن اشتراک بفتح اول بروزن بدو
 انکشت و زغال باشد و جایی را نیز گویند که زغال در آن ریزند ظاهرا که در این معنی با اشبو بابای بجد تصحیف خیالی شده

والله اعلم و بضم اول یعنی سبز آمده است و معنی کشتیم نوشته اند که عربان صبح میگویند استوا بفتح اول به وزن کعبه
 یعنی استواست که زغال و زغال و آن باشد و بضم اول سبز را گویند و استوا و ثالت در این و سکون
 ثانی و اول ابجد نام روز دوم است از جمله مسترقه قدیم و بدون آفتاب در برج عقرب و درین روز مغان یعنی آتش پرستان جشن
 و معنی اول سجای فوقانی نون هم آمده است استیم بفتح اول به وزن تسلیم حرکت وری را گویند که در جرات باشد
 اشخار بفتح اول و خای نقطه دار بالف کشیده قیلا را گویند که زاج سیاه است و رنگت بزبان بکار برند و نوشا در را نیز گویند
 و آن نکت مائندی است که استادان سفید کربار برند استخیص کبیر اول و ثالت به تخانی رسیده و بصاوی نقطه
 زوه بعضی گویند این لغت یونانی است معنی درخت گردانه و آن نوعی از ما در یونان باشد خوردن آن با شراب گریز
 جانور از نافع است و آنرا بعرنی شوکه العکاک خوانند اشراش بکسر اول و رای بی نقطه بالف کشیده و پستان
 نقطه و از زوه سرش را گویند و آن نباتی است که در سبزی و تازکی میزند و با ماست بخورد و چون خشک شود آرد کنند و کفش
 کران و صخافان چیزها بدان حساب باشد اشغر بضم اول و عین نقطه دار و سکون ثانی و رای بی نقطه خار پشت بزرگ تیر انداز
 گویند اشفد بفتح اول و فای سخص به وزن الوند نام بلوکی است از بلوکات نیشاپور مشتمل بر شاد و ستر قریه اش
 بضم اول و فتح ثانی و سکون قاف صمغ کبابی است که آنرا بذران گویند و بعرنی صمغ الطرثوث خوانند استقار نافع است
 و بعضی گویند جوهری است معدنی که آنرا بعرنی لذاق الذهب خوانند و آن غیر معدنی هم است که عملی باشد و آن جهان است
 که بول کوکان را با سکر که در مادن سبج کنند و در آفتاب چندان بسایند که منعقد شود و طبیعت آن گرم و خشک است و
 جراحتهای کهنه را نافع است و بعرنی آنرا الحام الصاعه خوانند و شیخ باجم نیز گویند و معرب اعطه با است اشقاقل
 بکسر اول و ثالت بالف کشیده و قاف مضموم بلام زوه زردک صحرایی است و آنرا اشقاقل بجزوف اول نیز گویند
 بهترین آن زرد و سطر و سکین باشد قوت باه و بد اگر زن آستان بخورد بر کبر و کچه میندازد اشقر و یون بفتح اول و ثا
 و سکون ثانی و رای قرشت و کسر و ال ابجد و یای حقی بواور سیده و بنون زوه طبعث یونانی شقر و یون است که سیر
 باشد و بعرنی نوم البری خوانند و حافظ الاجساد نیز گویند اشکاک بفتح اول و سکون ثانی و کاف مطلق قطره را گویند
 عموما و قطره آب چشم را خصوصاً و نام یکی از سلاطین عجم است و ساکت راه خدا را نیز گفته اند اشکار بکسر اول و یون
 و لدر معنی شکار باشد که تخیر است و شکار کردن را نیز گویند اشکاوند بفتح اول و واو و سکون نون و و ال نام گویند

نزدیکه

مردیک بیستان اشکیوس بفتح اول و ثالث و هائی ابجد بود و رسید و بسین بی نقطه زود نام مبارزی است
 که بعد و فراسیاب آمده بود و فراسیاب اورا بیماری پیران و یسه فرستاد و در ستم پیاد و میدان او آمد و بیک تیرش بقتل آورد
 اشک تلخ بفتح فوقانی کنایه از شراب انگوری باشد و اشک چشم را نیز گویند اشک و اوری کنایه از گریه بسیار
 باشد اشکرف بفتح اول و کاف فارسی بر وزن شرف نیکو و خوش آینه را گویند و بجز اول یعنی سطر و قوی کس و
 بزرگ باشد و معنی شان و شوکت و حمت هم آمده است اشکوه بجز اول و کاف و فتح برای فرشت مرغان شکار را
 گویند مطلقا و بعضی گویند مرغی است شکاری از جنس پاشه لیکن از پاشه کوچکتر بود و از اینگونه خوانند اشکش بفتح اول بر وزن
 سرکش نام پهلوانی بوده است اشک شیرین کنایه از گریه شادی باشد اشک طرب یعنی اشک
 شیرین است که کنایه از گریه شادی باشد اشکفت بجز اول و فتح ثالث و سکون ثانی و فا و فوقانی یعنی غار و
 کوه باشد و بفتح ثالث شکفتن کل را گویند و بجز ثالث یعنی عجب است که از عجب باشد اشکفه بجز اول و ضم
 ثالث و فتح فایه و شکوفه درخت را گویند و معنی قی و استغراق هم آمده است اشکل بجز اول و ثالث و سکون ثانی
 و لام ای را گویند که دست راست و پای چپ او سفید باشد یعنی مکر و حیل و تزویر هم است اشکنج بجز اول و ضم ثالث
 و سکون ثانی و نون و جیم گرفتن عضوی باشد بسرد و ناخن چنانکه آن عضو بدو آید اشکش بفتح اول و کاف فارسی
 بر وزن سرزتش و لوار بر آوزن و عمارت کردن را گویند و بجز اول نیز آمده است اشکنه بجز اول و ثالث و نون معر و
 و آن ثانی باشد که در آب کشت ریزه کنند و معنی چین و شکن اندام نیز آمده است و نام نوای است از موسیقی اشکو
 بفتح اول و ضم ثالث بر وزن خوشسقف خانه و هر مرتبه از پوشش خانه را گویند و بجز اول و ثانی و ثالث و سکون
 یعنی اشکواست که هر مرتبه از پوشش خانه و سقف خانه باشد اشکوخ بجز اول و سکون ثانی و ثالث مضموم بود
 مجهول و خای نقطه در زده لغزش را گویند که از لغزیدن است و امر بدین معنی هم است یعنی طبع و از پای های اشکو خیدن
 مصدر اشکوخ است که لغزیدن و بر آمدن و افتادن باشد چه لکسی را پایش از پیش بدرود و بیفتد گویند اشکوفه
 بضم اول یعنی شکوفه و بهار درخت باشد و قی و استغراق را نیز گویند اشکوه بضم اول و ثالث و سکون ثانی و واو و
 شان و شوکت و شکوه و عظمت باشد اشکیل بجز اول و ثالث و سکون ثانی و سخم ثانی و لام یعنی اشکل است و آن
 ایلی بود که دست راست و پای چپ او سفید باشد و مکر و حیل و فریب را نیز گویند اشکیل چشم اشکیل معلوم و فتح جیم حار

وضم شین قرشت و سکون بهم دوایی است که از احوال کویند اگر برکت از آنجا بکوبند و آب از آنجا بچرخند و بهفت روز در چشم چکانند سفید
 چشم که بهم رسیده باشد زایل کند اشکیو و بفتح اول و سکون ثانی و ثالث و یای حلی بود رسیده و بدل زده مر
 کویند که در مقابل مفسد است اشمو سنا بفتح اول و سین بی نقطه بالف کشیده بر وزن محمود و بلفث یومانی نو
 از مرو باشد که از آبشیری مرور شک خوانند و بوی آن کمتر از مرو خوش باشد اشمن بفتح اول و ثانی بر وزن کفن
 جامه باز کویند پوشیده را کویند و معنی کاکت هم آمده است که خربزه نارسیده باشد اشنا بفتح اول و سکون ثانی
 و ثالث بالف کشیده کو بر گرانمایه را کویند و معنی شناکننده و آب در زهر آمده است اشنا بفتح اول بر وزن
 محراب معنی شنا و شناوری باشد اشنان بضم اول بر وزن نقصان کبابی باشد که بدان رخت شویند و بعد از طعام در
 دست نیز بدان شویند و آنرا بعرلی فاسول خوانند چون آنرا بسوزانند اشخار شود اشنان وارو اشنان معلوم
 و دال بی نقطه بالف کشیده درای بود رسیده و زو غای خشک باشد مشهور بزوغای مصری و آن کبابی است دوایی
 شیبیه بر برکت حنا استقارافع است ن اشمو و بفتح اول و ثالث و دوای سکون ثانی و دال بحد نام روز دوم است
 از خمسه مسترقه قدیم و بضم اول و ثالث بر وزن خنود ماضی شنیدن باشد یعنی شنید اشوشه بفتح اول بر وزن بی
 هوایی را کویند که با صدا و حرکت سر زود باغ بر آید و آنرا بعرلی عطسه خوانند اشسته بضم اول و فتح ثالث معنی اشنان
 که بدان رخت و جامه شویند و نام دارویی هم هست خوشبوی که آنرا دوال میگویند و بعرلی شیبیه العجز و مسک القرو و خوانند
 مانند عتقه و بلباب بر درخت چیده و اگر بسایند در چشم کشند چشم را جلادید اشوش بفتح اول و ضم ثانی بود رسیده و بلفث زنده
 بازند معنی بستی باشد که در مقابل دوزخی است اشوخ بضم اول بر وزن دروغ شخص مجهول التنب و مفقود البله و اللو
 اشمه بضم اول و فتح ثانی کبابی است که گمان بر بازوی از جا بدر رفته بندند و اشق معرب است اشاق نامی
 بفتح اول و کسر ثانی عصاره مایثا و مایثا بلفث سربانی نام رستی باشد که آنرا در قابضات بکار برند که آنرا زهر بمانی که در
 سوسل می باشد سازند و در چشم را نافع است اشیمه بفتح اول و کسر ثانی به تخمائی رسیده و غای مفتح آواز
 و شیبیه اسپ را کویند

بیان پانزدهم و سیزده باصا و بی نقطه مشتمل بر لغت

اصابع فرعون سنگی است مانند کشت آدمی و آنرا از سحر جاز آورند و بعرلی اساک انخلج کویند اصباغان معرب

اسپان است و آن شهر است مشهور در عراق و نام اصلی او این است و نام مقامی است از جمله دوازده مقام موسیقی و آنرا
اصفا نامک نیز خوانند اصطخر بجز اول بروزن و معنی استخر است که قلعه فارس باشد و آن تخکاه و دار این دار است
و آن بجز و تالاب را نیز گویند اصطرخ بروزن و معنی استخر است قلعه فارس باشد و تالاب آن بجز را نیز گویند
اصطرك بفتح اول بروزن احدک صمغی است سرخ بسیار بی پایل و بعضی گویند صمغ درخت زیتون است نزد را
نافع باشد اصطرباب معروف است و آن التي باشد بر سرخ و تال ساخته که منجان بدان ارتفاع آفتاب و کواکب
معلوم کنند و این لغت یونانی است بمعنی ترازوی آفتاب چه اصطرباز و تالاب نام آفتاب است و بعضی گویند نام سپهر
عظیمه السلام است که واضح اصطرباب بوده اصططی بفتح اول و ثالث و فاء تخطائی ساکن بلغت یونانی صمغی است که
مانند عود و بوز و بجز میوه ساکن گویند و غسل لب ششمار و اردو اصططین بفتح اول و ثالث بروزن در کتب
بلغت یونانی بمعنی نزدیک است و آنرا کوز نیز گویند اصول فاخته نام اصولی باشد از مفرده بجز اصول موسیقی
و آنرا فاخته ضرب هم خوانند و نام صوتی هم است

بیان شانزدهم در سوره باطای حلی مشتمل بر بیست لغت و کنایت

اطا بفتح اول و ثانی بالف کشیده درخت پده است که بجز بی غوب خوانند و آنرا هیچ غرغیت و صمغ آن بهترین بوده است
و تا رخی بیای آن نرسند و شکافند صمغ از آن بر نیاید عصاره برکت آنرا بر کوشی که از آن ریم می آید باشد بچکانند نافع بود
اطریلال بفتح اول و سکون ثانی و راء ی لفظه به تخطائی رسیده و لام بالف کشیده بلام زده بلغت رومی نام دوزخ است
که آنرا بجزی حرز الشیاطین و حیثه البرص خوانند و شحم آن مستعمل است اطریه بروزن الغیه یعنی رشته باشد که از آرد ساق
و با گوشت پزند و آتش اطریه یعنی آتش رشته و گویند این لغت عربی است اطفال بانغ بجز لام کنایه از نهال
نورسته و اشجار نور رسیده باشد اطاط باسیم بروزن و طوط بندق هندی است و آنرا رسته گویند بجز رای بی لفظه و فتح
و تشدید فوقانی اگر آنرا با سمریه یا میزند و در چشم کشند احولی را به بر و بعضی گویند باقلای هندی است و آن سخت بود
و نقطه های سیاه دارد اطوط بفتح اول بروزن مضبوط یعنی اطاط است که بندق هندی باشد اطیسا بفتح اول
و ثالث تخطائی رسیده و سین بی لفظه بالف کشیده بلغت یونانی نوعی از بوی مادران باشد گویند کسرا بندان آن در خانه

گرددگان موزیرا کبریزاند و آنرا بعربی قیوم خوانند اظبوط با یای حقی بر وزن و معنی اظبوط است که بندق بندی باشد

بیان هفدهم در هنر باغین نقطه وار مشتمل بر سه شوره لغت

اشاره بفتح اول بروزن شرار یعنی برانجخته و تحریک کرده باشد و بعضی نم کشیده و خیسیده هم آمده است و آنچه و سرشته را نیز گویند
 اشاره بفتح اول و رای قرشت بروزن سراید یعنی برانگیزاند و تحریک بجهت و حرب کند و بجایاند و سرشته کند و در هم آمیزد
 اشاره بازی هوز بروزن نماز بعضی قصد و اراده باشد و بعضی صدا و ندا و ابتدای هر کار نیز آمده است اشاره بروزن طائر
 افزایش کفش و دوزانرا اغالش بکسر لام بروزن تراوشش یعنی آغاش است که شورش بچختن و بدآموزی و تحریک کردن
 نادانان بجهت خصومت انداختن میان مردم باشد و آنرا بعربی اغرا گویند اغر سطل بفتح اول و ثانی و سکون را و
 فتح سین پی نقطه و کسر طای سطل و سین سغص ساکن بلفظ رومی و بعضی گویند یونانی نوعی از
 حریف است که بخارسی بید کیا و کز مازکت خوانند و بعربی ثرا لظرا گویند اغره بضم اول بروزن نقره ریشی باشد که در شکم
 و کردن مردم هم میرسد و آنرا بعربی کنحه میگویند و بفتح اول مجمع سلاطین و حکام و اشرف باشد و معنی بادگیر و جایی که باد
 بسیار بود هم آمده است اغریا بروزن صفیا بلفظ یونانی کوه را گویند و بعربی حیل خوانند اغریث بکسر اول و ثانی
 جتانی رسیده و رای بی نقطه مفتوح ثبای مثله زده نام برادر افراسیاب بن پشنگ بن تور بن افریدون است که بجهت موافقت
 ایرانیان بردست برادر گشته شد اغریوس بفتح اول و ضم او و سکون سین بی نقطه یونانی صحرا و بیابانرا گویند اغریوس
 بفتح اول و ثانی و سکون سین بی نقطه و طای حقی باور رسیده و بسین سغص زده نام پادشاه اول است از پادشاهان قباصل روم
 او در آن جهت قیصر گفتند که مادرش یوکت و ولادت بر دشمنش را بشکافتند و او را بر آوردند و بزبان رومی این چنین شخصی را قیصر
 خوانند و گویند عیسی علیه السلام در زمان او بوجود آمد و بقوط سین اول بروزن قریوس هم بنظر آمده است اغشته با اول و ثانی
 مفتوح و سکون سین قرشت و فتح فوقانی یعنی آمیخته و آلوده و تکرر کرده باشد اغل بفتح اول و کسر ثانی و سکون لام جای
 باشد که در کوه و صحرا بجهت خوابیدن کوفته اند سازند اغلیسون با سین بی نقطه بروزن افریدون قوس
 قریح یا گویند اغلیقی بفتح اول و قاف جتانی رسیده بلفظ یونانی ترکیبی است که آنرا بخارسی پنجه جوش
 گویند و آن شرابی است که با اجزای چند جوشانیده اند و سفیج همان است و بکسر اول نیز آمده است اغول

بروزن ماول از روی چشم و قهر کوشه چشم نگرین باشد اعیرس یعنی اول و ثانی بجان رسیده و کسری
 قرشت و سکون سین بعضی خنده می است و آن بار درختی باشد که صبح آن کهر باست و بعضی گویند چوب آن درخت کهر باست
 اعیرس بروزن تقیس سخن است که آنرا بشیرازی تخم و لا شوب گویند و بعرنی حب القدر خوانند

بیان هژده اسم در هجره با فاشتمل بر هشتاد و چهار لغت و کنایت

اقتاد یعنی اول بروزن است و یعنی از پای درآمد و کنایه از دور شدن است که ماضی دور شدن است اقتاد و کان کنایه
 از مظلومان و پریشان شدن کان باشد اقتاد و بعضی عاجز و سقط و خواب شده و زبون گردیده باشد اقبال بجز اول
 بروزن اقبال یعنی بر آسوده و پاشیده و شکافته و دیده باشد اقبالیدن بجز اول مصدر اقبال است که معنی بر آکندن و
 پاشیدن و افشاندن و شکافتن و دیدن باشد اغبان و خیزان کنایه از آسوده و بر برادر رفتن باشد اقد
 یعنی اول و کسر ثالث بروزن مسجد یعنی ستائیده و ستایش کننده باشد و معنی شکفت و عجب و عجب هم است اقدستا
 کلمه است مرکب از اقد که عجب و ستا که ستایش و بندگی باشد یعنی ستایش عجب و نیکوترین ستایش و بندگی و معنی حمد خدایتعالی هم است
 اقبیمون یعنی اول و وایمی است معروف و آن شکوفه نباتی باشد که بجز می ماند و سر شاخهای آن باریک است و طبع آن
 گرم و خشک است صریح را نافع است و آنرا بعرنی سبع الشعر خوانند و بعضی گویند زیره رومی است و آن سرخ رنگ و بی طعم
 می باشد آنچه بضم اول بروزن بچه علامتی است که در خلزاد و گشت و ذراعت بخت رسیدن مرغان سازند و بفتح اول
 هم گفته اند اقد یعنی اول و سکون و ال اجد یعنی اقد است که شکفت و عجب باشد و ستایش کنند و نیز گویند
 اقد بروزن صفت برادر پدر گویند و بعرنی عم خوانند و معنی برادر زاده و خواهر زاده نیز آمده است اقدستا
 باتامی قرشت بروزن مجلسها یعنی اقد است که ستایش عجب و نیکوترین ستایش و حمد خدای عز و جل باشد بزبان پهلوی
 اقدیدن بروزن فهمیدن شکستی کردن و عجب نمودن باشد افرا بروزن صغرا یعنی آفرین و تخمین باشد افراخت
 بروزن پرواخت یعنی پرواشت و بلند ساخت افراختن بروزن پرواختن یعنی پرواشتن و بلند ساختن باشد
 افراخته بروزن پرواخته یعنی پرواشته و بلند گردانیده افرازه بروزن پرواذه یعنی بلندی و بلند باشد و امر بزمین منسی اسم
 هست یعنی پرواژ و بلند ساز و اسم فاعل هم آمده است که بلند کند و باشد و غیر خطیبان را هم گویند و بعضی جمع باشد که در مقابل افراشته

و بسته و کشاده و پهن شده راینز کوبند و معنی قریب و نزدیک و پیش باشد و شب را هم گفته اند که در مقابل فراز است و معنی ازین بازو بعد
ازین هم است و سرکش و سر کشیده راینز کوبند و معنی آلت تناسل هم آمده است افزازیدن یعنی بلند ساختن و افزاختن باشد
و معنی آراستن و زیبادادن و خوش کردن هم آمده است افراش بر وزن کرباس خمیده و قنات را کوبند افراش است
بجز سینه بی نقطه معنی سواران آب است که جاب باشد افراشیاب نام پادشاه ترکستان است و کنایه از هموار براه
رونده هم است چه آب معنی راه رود هم می آید است افراشت بر وزن برداشت یعنی بلند ساختن و بالا برد
افراشتن بر وزن و معنی برداشتن و بلند ساختن باشد افراشته بر وزن و معنی برداشته و بلند ساخته و بالا
برده شده باشد افراه بر وزن سواره معانی را کوبند که بجهت مجوسان پزند افریون بفتح اول و ثانی و سکون
ثالث و کسر یای ا بجز دریای حطی بواور رسیده و بدون زوده و وای است که آنرا فریون کوبند که غبار آن بدین آدمی رود و نذ انهار
بریزاند کنندگی جانور از ناخ است افرنجشک و فرنجشک بناقی است که آنرا بشیرازی یا لکوی خود رو کوبند بوا سیر
ناخ است افرنج بفتح اول بر وزن سرخچ نام شهر است که نوشیروان آباد کرده بود در کنار دریای مصر و مادر عذر الزان شهر
و نام ولایتی است از ترکیار و نام زمین هم است در بلاد عرب افرنج بر وزن فرزند فرو سیکوی و زیبای و حشمت باشد
افرنجیدن مصدر افرنج است یعنی زیبادادن و زینت کردن و آراستن افرنجت بر وزن و معنی اورنک است که
تخت پادشاهان باشد و معنی فرو نیکی و زیبای و حشمت نیز آمده است و فرنجک راینز کوبند که بفری نصاری خوانند افروختن
بر وزن انداختن یعنی روشن کردن آتش و چراغ باشد افروز بر وزن سرروز یعنی روشن و روشن کردن باشد و روشن
کننده راینز کوبند و امر بدین معنی هم است یعنی روشن کن و بیروز افرو سالین با سینه پافت کشیده و کسر لام و یای حطی
بجای رسیده و بدون زوده بلغت یونانی سبکی است که آنرا بفری حجر القمر خوانند و آن سفید و شفاف می باشد و در شبهای
افرونی ماه می یابند اگر بر کردن مصرع بند شفا یابد افروشه بفتح اول و شین نقطه دار نام حلوا سی است و آنچه آن باشد که
آرد و روغن را با هم جیامینند و بدست بمالند تا دانه دانه کرد و نگاه در پایتلی کنند و عمل در آن ریزند و بر بالای آتش نهند تا نیکت بر پزدوست
شود و بعضی کوبند نان خورشی است در کیلان و آن چنان باشد که زوده تخم مرغ را در شیر خام ریزند و نیکت بر هم زنند و بر بالای آتش
نهند تا شیر مانند دلمه بسته شود بعد از آن شیرینی داخل آن سازند و نازد در آن تریت کنند یا خشک پلا و در آن ریزند و با قاشق خورند
و حلوا می کنند و لیده شده و لوزینه راینز افروشه کوبند افروغ بفتح اول یعنی فروغ و روشنی و تابش و پرتو باشد هم اند

روشنی و پرتو آفتاب و ماه و آتش و امثال آن **افرشنج** بفتح اول و ثالث و ثانی و سکون ثانی و نون و حیم و وایی است که آنرا
 کثوث و تخم آنرا بذر الکثوث خوانند و اوق را نافع است **افری** بفتح اول و ثانی بر وزن سفری محقق آفرین است که در مقام
 تحسین گویند و سکون ثانی هم درست است **افریدون** فریون باشد و او پادشاهی بود مشهور و بعضی گویند **افریدون**
 بفتح علیه السلام است و بعضی ذوالقرنین اعظم او را میدانند **افریموس** بسکون سین بی نقطه و ضم میم و دوا و سین
 ساکن بیونانی مرضی است که مردان را بهم میرسد و آن شدت غوط است یعنی پوست آلت مروری ایشان سیب باشد و
 باسقاط همزه بهم است **افرشیم** بر وزن و معنی ابریشم است گویند مقرضی کرده و سوخته آن در مساجین خوردن من را
 فری سازد **افرا** بفتح اول بازاری بود بر وزن حبسه افزاینده و افزون را گویند و امر با فرودن هم است یعنی بجزا و زیاده
 و بعضی خمیازه هم آمده است **افرار** بر وزن رفتار یعنی کفش و پای افزار باشد و باد بان کشتی را نیز گویند و آلات پیشه در آن
 عموماً دو فقیهین جولا بکار میزنند خصوصاً و دویه گرمی که در طعام کنند همچو فلفل و دارچینی و زیره و مانند آن **افزول** باز
 فارسی بر وزن مقبول یعنی تقاضا و آنچه باشد و معنی پریشان هم آمده است **افزولنده** بر وزن افزوننده بر آنچه نهد و
 تقاضا کننده را گویند و معنی دور کننده و پریشان سازنده هم آمده است **افزولیدن** بر وزن افزودیدن معنی بر آنچه نهد و
 و بر سر کار آوردن و تقاضا نمودن و پریشان ساختن و دور کردن هر چیزی باشد خصوصاً گرمی که بر جامه نشیند **افسا** بسین بی نقطه
 بر وزن ترسای معنی رام کننده و افنون کر باشد **افسار** بر وزن رفتار معنی افساست که افنونگرو رام کننده باشد و چیزی را
 گویند که از جرم و مانند آن سازند و بر سرپ و استر و امثال آن کنند **افسان** بر وزن ترسان آهنگی و سکی را گویند
 که بدان کار و دشمنی و مانند آن تیر کشند و معنی افسانه و سرگذشت هم گفته اند و افنونگر را نیز گویند **افسانه** بر وزن مستانه
 سرگذشت و حکایات گذشته گان باشد و مشهور و شهرت یافته شده را نیز گویند **افسای** بابای حلی بر وزن لیلای افنونگرو را
 گفته را گویند و افساییدن رام کردن **افسر** بر وزن برسر معنی تاج باشد و آنرا ببری اکلیل خوانند **افسرون**
 بر وزن افسرون معنی سرد شدن و بخت بستن و بخت کردن باشد و از چیزی کسی دل سرد شدن هم است **افسردیر** عظم
 بجز رایج کنایه از آفتاب عالیا است **افسردگی** بجز سین بی نقطه و سکون کاف فارسی و زای نقطه وار به
 تخانی رسیده نام سازی باشد که نازند و نام نصیعی و فولی است از تصنیفات بازید **افسردن** کنایه از پادشاه شدن
 باشد **افستین** بجز ثالث و سکون نون و فو قانی به تخانی رسیده و بنون زوده نوعی از بلوی مادران که بی است

کل آن با فحوان و غمی آن بصیرت دیکت است در چشم راه سو دارد افسوس با داد مجهول بر وزن محسوس یعنی ظلم و ستم و بی برایی باشد
 و در بیخ و حسرت را نیز گویند و بعضی بازی و ظرافت و سخن و لایح هم هست و با داد معروف نام شهر دقیا نوس بوده و بعضی گویند
 این معنی عربیت افسون بر وزن افون خواندن کلماتی باشد مرغایم خوانان و ساحران را بجهت حصول مقاصد خود و بعضی
 جلد و تر و بر هم است افشار با شین نقطه دار بر وزن و ستار یعنی افشتر باشد یعنی آب از چیزی بروردست گرفتن و در نزد
 و ریختن پی در پی را نیز گویند و بعضی غلایندن هم آمده است و امر بدین معنی نیز هست یعنی بخلان و بیفشار و برین و بعضی عهد و معاون و
 شرکت و رفیق نیز گفته اند همچو دزد افشار و نام طایفه هم است از ترکان افشره بضم ثالت و فتح برای قرشت بر چیزی که آنرا
 افشروه باشند و بعضی عصاره گویند افشک بر وزن چشک ششم را گویند که شبها بر روی بزم و کل و لاله نشینند افشک
 بر وزن خرچنگت یعنی افشک است که ششم باشد افشه بفتح اول و ثالث و نون و سکون ثانی نام دبی است از دبیها
 بخارا گویند و لادست شیخ ابوعلی انجاشده افشون بر وزن افون چیزی باشد مانند پنجه دست و دست تیز دارد که در بقایان بدان
 غله کوفته شده بر باد و هند تا گاه از آن جدا شود افشه بر وزن کفجه یعنی بخور باشد و آن غله است که در آسیا خرد کنند و شکند
 چنانکه آرد شود افشین بر وزن تسکین نام شخصی بوده کریم و صاحب همت مانند عالم و معنی افعی زرد قام
 کنایه از قلم واسطی است افعی قربان کنایه از کان بتر اندازی است افعی گاه را با پیکر کنایه از شعله آتش باشد
 افعی مرجان عصب یعنی افعی گاه را با پیکر است که شعله آتش باشد افغان با غین نقطه دار بر وزن سنان
 یعنی فریا و وزاری باشد و نام قبیله است مشهور و معروف و جمش افغانه است بر وزن فرغانه بطریق جمع عربی و همچنین پستان
 نیز میآید آمده است افکار با کاف فارسی بر وزن افکار جرات پشت چار دار گویند که سبب سواری بسیار و در
 بار شده باشد و معنی زمین گیر و بجا مانده و آزرده هم آمده است افکانه با کاف فارسی بر وزن افسانه کچه نارسیده
 گویند که از شکم انسان و حیوان و دیگر بیفتد افکنده کسم کنایه از عجز و زاری بسیار باشد افلاطون بضم طای
 مصنف و معرب افلاطون است و اد حکیمی بوده مشهور و معروف در زمان سکندر و استادار سطوست و ساز از غنوم مخرج او
 افلاکیان بکس کاف کنایه از ثوابت و سیارات است و طایفه باشند از پی دینان و بد مذهبان افندیدن بر وزن
 پسندیدن جناب و خصومت کردن باشد افیلون بالام بر وزن شیخون در منگ کوی را گویند که خاکستر آنرا بار و غن بلوم
 بر موضع ریش بلند سوی برآرد و آنرا بفری شیخ خوانند افیون معروف است که تر باکت باشد و بعضی لبین آنرا تخشاش گویند

اگر قدری از آن بخورد بکیرند ز حیرت سود و بد و کنایه از سیاه باشد ایونی چیزی شدن کنایه از عادت کردن چیزی باشد که بر ترک آن قادر نباشد

بیان نوزدهم در سز با قاف مشتمل بر بیشتر وقت

اقارون برای قرشت بروزن فلاطون لغتی است یونانی و بعضی گویند رومی است و آن دواچی باشد که بفارسی اگر و بصری بود کوج خوانند و سطر و کوره وار و سفید سیاه باشد قوت با و بود اقا قیا کبر قاف و تخمائی بالف کشیده عصاره خار است که پوشانده آن دباغت کنند و آن صلب و سیاه رنگ سیاه باشد و بعضی گویند صمغ خار مغیلاک است اگر بخورد بکیرند قطع خون رفتن کند

اقسما لوقی بفتح اول و سکون ثانی و کسر فوقانی و وزن بالف کشیده و لام لواء و قاف بیار سیده لغتی است یونانی و معنی آن دروغ شکره آبضا است و آنرا بفارسی با و آورده گویند و آن بوته خاری باشد سفید آفتابش باسیم و لون بروزن ندر پوشش بیم آن باشد و آنرا بصری جنبش تجدید خوانند اقموان بفتح اول و حای حلی بروزن از جوان معرب کجوان است که شکوفه ریجان و بابونه

باشد گویند اگر آب آنرا بکیرند و بر خصیه و آلت مردی طلا کنند نهایت قوت مجامعت و پدر و آنرا بصری احدان المرضی و خبز الغراب خوانند و در موصل شجره الکافور و در شیراز بابونه کجا و گویند و بضم اول و ثالث هم بنظر آمده است اقمراطیس بفتح اول و سکون ثانی و رای فی نقطه بتجانی رسیده و ضم طاء و سکون سین بی نقطه نام حسزیده است از جزایر یونان اقسوس بروزن است

یونانی دانه است مانند زرشک و چون او را بشکند چیزی چسبند و لرح از ورون آن بر آید باز رخ بر ناخن تپا شده نهند برویاند و حبیبغ نور هما و اما سهارا نافع بود و مویز علی جهان است اقسون باشین قرشت بروزن اینین بخت یونانی و بعضی گویند رومی دواچی است گرم و لطیف و آنرا بشیرازی سواده خبیصی خوانند اقسطن بفتح اول و کسر طای حلی و سکون ثانی و وزن بخت ایلین غله است که آنرا ماش میگویند اقسطنی باطای بروزن افنی یونانی نام درخت سیل است و

بیل میوه است در هندوستان مانند انار و آن شیرین میشود و از درختی حاصل میشود مانند درخت زرد آلو و آن درخت را هم چونان خاما اقسطنی گویند و آن میوه را در جوارشات داخل سازند اقسطنی بضم اول بروزن قطنی بخت یونانی کلید را گویند اقلیدس بضم اول و کسر و ال ایجد و سکون سین بی نقطه نام کتابی است از ارقام ریاضی و نام صاحب کتاب که مصنف آن باشد هم

است و معنی آن بزبان یونانی کلید هندسه است چه اقسطنی معنی کلید و کس معنی هندسه آمده است و کبر اول و فتح و ال نیز گفته اند اقلیمیا بفتح اول بروزن مسیما نام دختر آدم علیه السلام است اقلیمیا کبر اول و میم و تخمائی بالف کشیده خطاط

باشد که بعد از که اخن طلا و نقره و دیگر فلزات در خلاص میماند و آن با انواع می باشد فضی و ذهبی و نحاسی و مسدنی و اقلیمیایی
 هم هست که از نقره و مر قشیشا که یکی از اجزای داروی چشم است و آنرا حجر آتور گویند که برنگد و بهترین وی آن بود که از جزیره قبرس
 آورند و آنرا در میان آب یا بنند و بعد از آن سعدنی بود و باید که برنگت نلاجرد باشد و بعضی گویند اقلیمیایی کفکی است که از جویرز و نقره
 پدید می آید و قتی که آنهار از کان بیرون می آورند و از جسم سنگ جدا میکنند و بعضی گویند ریزه نقره و طلا باشد و مستحان آن با
 طریق است که قطره آب لیمو بر روی شمشیر و تیغ فولادی ریزند و از بر قسم که باشد بر آن مانند همچنان اثری که از طلا بر محکست میماند باید
 که در آن تیغ نیز از آن بماند و نام دختر آدم علیه السلام هم هست اقنوم یعنی اول و ختم نون بر وزن معلوم نام کتابی از یهودان
 است بلغت یونانی و بعضی گویند برومی اصل و سبب بر چیز باشد و نصاری گویند اقنوم عبارت از ظهور است بار بتعالی است
 که وجود کل اوست جل جلاله و اب و ابن و روح القدس اشاره بدوست و اقنوم شده است اقنوم وجود و اقنوم علم و اقنوم حیات
 و اینها نه عین دانند و نه زاید بر ذات و بضم اول هم آمده است اقنومارثون یعنی اول و ثانی بود رسیده و میم بالفت کشیده
 و کسر رای قرشت و ثانی مثل مضموم بود و نون زده بلغت یونانی را زیاده صحیحی باشد و بجزفت هم زده هم آمده است اقنوم
 با میم بالفت کشیده و لام تحتانی رسیده لغتی است یونانی و معنی آن یعنی ماء العسل است و طریق ساختن چنان باشد که جو
 آب و یک جزو عسل را با هم آمیخته بچوشانند چندانکه نطفی برود و ثلثانی بماند و منافع آن بسیار است بجهت دانستن آستنی بخورد
 زنی بدیند اگر صفا و قراقر برود و مناف او بهر سه البته آستنی باشد و الا نباشد اقویا سمون یعنی اول و ختم ثانی بود رسیده
 و کسر تحتانی و لام بالفت کشیده و فتح سین بی نقطه و میم مضموم بود و نون زده بلغت یونانی روغن بلستان را گویند و آن صفت
 و بجزئی و بن البستان خوانند

بیان میستم در همزه با کاف تازی مثل پریت و پریت لغت

اکت یعنی اول و سکون ثانی یعنی آفت و آسیب و بلاکت باشد اکار یعنی اول بر وزن دو چار یعنی نابع و زادت
 گفته و باغبان باشد و در عربی نیز همین معنی دارد اکارس یعنی اول بر وزن مدارس سمار و غ را گویند و آن رشته
 باشد که از زمینهای نناکت منقش مثل زیر سرکین و زیر خرم شراب و مانند آن زوید و آن نوع را که از زیر خرم شراب روید
 چون پوست باز کنند و خشکت سازند هر که مقدار نیم درم بخورد و بهوشش گزود و آنچه از زیر سرکین و جامای نناکت روید بخورد
 نسل را منقطع سازد و اگر از دود در هم بیشتر خورده شود میم بلاکت باشد و گویند اول نباتات است و بجزئی ککات خوانند اگا

بفتح اول و میم روده که سفیدی باشد که آنرا بگوشت و مصالح پر کرده باشد و لعربی عصب خوانند و بضم اول نیز آمده است کبیا
بکسر بای اجد بروزن غش یا بلنت زنده و پاز بختی باشد و لعربی عصب خوانند اکت مکت بفتح اول و کسر ثانی و سکون
فوقانی و میم مفتوح و کاف مکسور و فوقانی ساکن بلنت سرپانی دانند باشد سیاه و بسیار سخت بزرگی جوز بود و آنرا لعربی حجره
خوانند چه هرگاه زنی دشوار زاید در زیر وی دو و کند باسانی نماید شوی و آنرا بشیرازی کن ابلیس گویند یعنی خایه شیطان و اگر در
بند که میوه آن ناپخته میقد و یکم بختند و آنرا حجر القصر و حجر العقاب نیز گفته اند اکت بفتح اول و ثانی و سکون جیم میو است
صحرایی که در خراسان علف شیران و لعربی قعاج البری و بلغظ و یکم زعفران خوانند اکت بفتح اول و سکون ثانی و کسر حاء
حظی و جیم ساکن جلاب را گویند و آن دارویی چند است جو شاییده و صاف کرده شده اکتوان بفتح اول و حاء
بروزن و معنی اکتوان است که شکله در میان و با بونه باشد و شیرازیان با بونه کا و گویند ناسور را نافع است و بضم اول نیز
آمده است اکتش بکسر اول و وال اجد بروزن کشمش دو تخمه را گویند از حیوان و انسان مطلقا و استخراج و اقبال
و چیز را نیز گفته اند یا یکم یکم و اسپری را هم گویند که پدرش از جنسی و مادرش از جنسی دیگر باشد خصوصا و آنرا لعربی جفت خوانند
و معنی محبوب و مطلوب هم آمده است و با عقاد مصقین نفس حاسه انسانی باشد که آن مرکب است از لاهوتی و ناسوتی
و بفتح اول هم گفته اند و جمعش اکتشان است اگر نفس باشد و آن معروف است گویند خوردن آن شهرت را
زیاده کند خواه مرد خورد و خواه زن اگر نفس بفتح اول و سکون ثانی و روانی قرشت بود و رسیده و کسر فاء و سین محض
بلنت رومی نام درختی است که آنرا جز رومی نیز گویند و آن درخت کهر باست بعضی گویند چوب آن درخت و بعضی دیگر گویند
صمغ آن درخت کهر باشد اگر و بکت بفتح اول و ثانی و سکون کاف صمغ خاریست که آنرا شاکه خوانند
و آن بسیار تلخ باشد و در مریها بکاربردند عمره است همان است اکتولایاتون بفتح اول و سکون ثانی و سین
بی نقطه بود رسیده و لام بالف کشیده و تخمائی بالف و فوقانی بود رسیده و چون زوده بلنت یونانی رستنی باشد که آنرا لعربی
حصاض الما خوانند و آن پیوسته در آب روید و بکت آن بدرازی انکشی باشد نزدیک بپرکت کاسنی و بر سر آن تخمی بود
سیاه رنگت بسخنی مایل اکتون بفتح اول بروزن انسون جامه سیاه قیمتی باشد که اکا بوجبت قضا خورشند
بکسر اول هم آمده است بعضی نوعی از ویهای سیاه اکتیر بکسر اول و ثالث بروزن و لکیر کیمیا را گویند و آن جوهر است که آنرا
و آمیزنده و کامل کننده یعنی مس را طلا میکند و ادویه مفیده فایده مند و نظرم شد کامل یا نیز مجازا اکتیر گویند اکتیه

بروزن الفیه بوزه را گویند و آن شربیت که از آرد جو و امثال آن سازند و بعرنی نمید خوانند آشوت بفتح اول و سکون ثانی
بمعنی کثوت است و آن رستنی باشد مانند رند که تخم آنرا بعرنی بذر آشوت خوانند و چون با سرکه بخورند فواق را تسکین دهد و آنرا بتازی صفت
الارنب گویند الکفوده با فاء بروزن افزوده نام دریای کیلان است اکرا با کاف و رای قرشت بروزن فلک است
و در وی است که آنرا حاقه قرح گویند اکرا با لام و کاف بروزن حرم سر بمعنی اکرا است که حاقه قرح باشد اکلین
رستنی باشد که آنرا بفارسی گیاه قیصر خوانند و آن زرد و سفیدی مایل میباشد و چون بشکافند و آن زرد بود و طبیعت آن گرم و خشک است
و مجمل و طین در حرماهی صلب مفاصل و احشا باشد اکلین بفتح اول و ثانی و ضم تثنائی بروزن طبرخون کتاب ترسیان
باشد و نام انجیل عیسی علیه السلام است و بعضی گویند صفحه ایست که مانی نقاش ساخته بود و آنرا معجزه او میدانستند و بوقلمون را نیز
گویند اکلک با میم بروزن افلاک قی و شکوفه و استغراغ باشد و تبرکی نام آنرا گویند اکلک بروزن بد حال یعنی
اکلک است که قی و استغراغ باشد اکنون بزبان بفتح اول و سکون ثانی و ثالث با و در سیده و بدون زوه و فتح بای آید
و نامی بود بالحن کشیده و نون ساکن دانه ایست مابین ماش و عدس آنرا معشر کرده بجا و دیند کا و با فر پکنند و بفارسی آنرا گشتک
و بعرنی رعی التهام خوانند اکنون بروزن مجنون بمعنی اکل این زمان باشد اکنون بفتح اول و سکون ثانی و او با
کشیده و بدون زوه نام دیولیت که رستم را در با انداخت و هم بدست رستم کشته گردید و بفتح اول و ثانی کل از آنرا گویند

بیان هبیت و حکم در سینه با کاف فارسی شمل بر هبت لغت

اکت بفتح اول و سکون ثانی بخت زنده و پانزده گندم را گویند و بعرنی حظه خوانند اگر بروزن سفر کله شرط است و بمعنی سیر
و کفل هم آمده است و نام دواهی است که آنرا ج گویند و آن سفید و خوشبوی و کردار مسیب باشد که را زبانه آسود دارد و وقت باه و ده
و چوب عود را نیز گویند اکرا بضم اول بروزن بقر نوعی از شش آرد باشد اگر چند باجیم فارسی بروزن کمر بند بمعنی هر چند باشد
که مرادف چند است اگر فت بفتح اول و کسر ثالث بروزن گرفت بقانون فارسیان مقداری باشد معین از کلمات
آومی اگر لیون با بای حلی بروزن طبرخون علمی و مرضی است که آنرا بعرنی قبا گویند و بهندی داد خوانند که است
بفتح اول و ثانی و سکون سین معص و نامی قرشت ستاره سهیل را گویند اکنش کبیر نون بروزن ورزش بر آوردن
و یوار عمارت و امثال آن باشد *

بیان بیت و دویم در حسن و باللام شامل بر پنجاه و هفت لغت و ثانی است

ال بضم اول یعنی او باشد که ضمیر غایب است و بعربی ہو کویند و بجز اول بزبان سریانی یکی از نامهای خداست
جل و جلال و نام شهر و ولایت هم است و در عربی عهد و پیمان خوانند الا بفتح اول و ثانی بالف کشیده کلید خطاب است یعنی
و بعربی یا کویند الاچی باجم فارسی تجمانی رسیده هیل را کویند و بعربی قافله صغار خوانند و بزبان هندی نیز هیل را الاچی گویند
الا سا اندرا با سین بی نقطه بالف کشیده و سکون نون و فتوح وال ایجد و رای قرشت بالف کشیده نام اسکندر زود آفرین است
و اسکندر مختلف آن یا معرب است و الله اعلم الا طینی باطای حلی بر وزن قباچینی بلغت روحی کیا بی است که بر خنثها
پیچید و آنرا البلاب و عشقه خوانند و جبل المساکین همان است الاغ بضم اول بر وزن چلاغ قاصد و پیکت را کویند و آسی
در راهها بجهت قاصدان گذارند و یکار و بزور کار فرمودن را نیز کویند و بجای غین قاف هم درست است الا هم بر وزن غلام
پیغام و نوشته را کویند که بزبان بزبان و دست بدست برسانند و پیغام رساننده را نیز گفته اند و تکرار الا هم نیز همین معنی دارد

الان بفتح اول بر وزن کلان نام ولایتی است از ترکستان و بعضی گویند نام شهری است و نام کوچی هم است در عوفا
الاینون بجز نون و تجمانی مضموم بود و نون دیگر زده بلغت یونانی راس را کویند و آن نوعی از فیلکوش است یخ آنرا
مربا کنند و آنرا زنجبیل شامی خوانند نافع صبح در دماغ و المهاست که از سروی باشد و بجای تجمانی بای ایجد هم خطره آمده است
الا و بفتح اول و ثانی بالف کشیده و بود زده است شعله ناک را کویند ف البها بضم اول و سکون ثانی و بای ایجد
بالف کشیده و قلبه پونی را کویند و آن دل و جسک قیمه کشیده در روغن بیان کرده باشد و حشره الملکوت همان است و بفتح اول
بلغت زنده و پازند یعنی شیر باشد که عربان لبن کویند و خطمی صحرائی را نیز گفته اند و باین معنی بجای بای ایجد بای حلی هم آمده است
البا و بجز اول بر وزن دلشاد و پنبه زن و صلاح را کویند البرز بفتح اول و ضم ثالث و سکون ثانی و برای بی نقطه و زای نقطه
نام کوچی است مشهور میان ایران و هندوستان و نام پهلوانی هم بوده است و کنایه از مردم بلند قامت و دلاور باشد الحج
بفتح اول و سکون ثانی و جم مردم صاحب غرور و متبکر را کویند و خرامیدن بناز و تنگم را نیز گفته اند ا بفتح
اول و جم فارسی بر وزن بدبخت بمنی طبع و حاجت و امید و چشمداشت باشد و بجز و ضم اول هم آمده است ایچیک
بفتح اول و سکون ثانی و جم فارسی اول تجمانی رسیده و جم فارسی دویم مفتوح بجای زده نام پادشاه زاده بوده است از ترک

الذکر بجز اول و اول بجد و کاف فارسی و سکون ثانی و زای هوز نام پادشاهی بوده است از ترک الرو بفتح اول و ثانی
و سکون را و اول بی نقطه جوالی باشد از ریسان که مانند و ام با فذ و آنرا باغبانان و سبزی فروشان پرورش نم و چنند و بیار و ماکا
آن سازند و بر حنجره و کاف و بار کنند و هر جا که خواهد برند السا بفتح اول و سکون ثانی و سین بی نقطه بالف کشیده سخن است که بر روی
نان باشند و آنرا نان خواه نیز گویند الست بفتح اول و ثانی و سکون سین بی نقطه و فوقانی کفل و سین را گویند
الط بفتح اول و ضم ثانی و سکون طای حقی بفت روحی ریجانی است که اورا سینبر گویند و آن حیثی باشد میان اغنای و پودینه
و این را نافع است الف بفتح اول و سکون غین نقطه دار حیز و نامرد و مخنث را گویند و ضم اول و ثانی بفت ترکه
معنی بزرگ باشد که در مقابل کوچک است الغده بفتح اول و ثانی و سکون ثالث و اول بی نقطه منفتح معنی مخلوط
و آمیخته باشد الغنجره بضم ثالث و جیم بر وزن کندم زار الوکره و را گویند و آن میوه است شیده بزرگ و آلو و رنگ آن زرد و
و سبز و برنجی می و یکریز می باشد و طمش منجوش بود و حشم و اعراضی را نیز گویند که خوبان از روی تاز و شوه کنند الفاختن باقا
سخص بر وزن پرداختن معنی بهم رسانیدن و انداختن و جمع کردن باشد الف استوا کنایه از خط استواست و آن سطحی
باشد از منطقه معدل المنتار که بر سطح کره زمین دایره عظیمه احداث کند الف اقلیم کنایه از اقلیم اول است از اقلیم سیم
الف پانا کنایه از لوح و ظم و کرسی باشد الفخت بر وزن بخت ماضی الفختن است یعنی بهم رسانیدن و انداختن
و جمع کرد الفختن بر وزن بر خستن معنی بهم رسانیدن و جمع کردن و انداختن باشد الفخته بر وزن بر حسته معنی انداختن
و جمع کرده باشد الفخذن باعین نقطه دار و اول بی نقطه بر وزن و معنی الفختن است که انداختن و جمع کردن باشد
الفخده بر وزن و معنی الفخته است که انداختن و جمع کرده باشد الف کوفیان کنایه از هر چیزی که باشد و آلت تناسل را نیز
گفته اند الفخج بر وزن شطرنج ماضی الفخجیدن باشد یعنی جمع کرده و انداختن و جمع کرده شده را نیز گویند و معنی مصدر هم آمده است
که جمع کردن و انداختن باشد و امر بدین معنی هم هست یعنی جمع کن و بیندوز و فاعل را نیز گویند که جمع کننده باشد الفخجیدن
بر وزن بر هم چیدن معنی کسب کردن و بهم رسانیدن و جمع کردن و انداختن باشد الفخیدن بر وزن بر چیدن معنی
الفخجیدن است که کسب نمودن و جمع کردن و انداختن باشد الفینه بر وزن چرمینه آلت مردی را گویند الفیه بر وزن شلفیه
معنی الفینه است که آلت مردی باشد الکا بضم اول و سکون ثانی و کاف بالف کشیده ملک و بوم و زمین را گویند
الکوس با و مجهول بر وزن محوس نام یکی از چهارمان توراتی است که بردست رستم گشته که روید الحم بضم اول و ثانی

و سکون هم معنی فوج و گروه باشد و هبت اول غلبه است که آنرا کاورس و اوزن گویند الماس بر وزن کرباس
 کوهریت مشهور و کنایه از تیغ و شمشیر و کار و و تیر و کجینه و مردم جلد و چابک باشد و معنی قلم تراش هم هست
 و در آنرا نیز گویند المالح بفتح اول و سکون ثانی و ثالث بالف کشیده و لام مفتوح بقیاف زود نام و لامی است
 الم الم بضم دو هسه و دو لام و سکون دو میم معنی گروه و گروه و فوج بود چه الم بمعنی فوج و گروه باشد الموت
 بفتح اول و ثانی بر وزن جبروت نام قلعه است مشهور که مابین قره‌بین و کیلان واقع است و آنرا سبب ارتفاعی که در آن
 اموت گفتند یعنی عقاب ایشان چه اله عقاب و اموت معنی ایشان باشد و چون عقاب در جاهای بلند است
 میکند آن قلعه را بدین نام خوانند و بجزرت استعمال الموت شده است گویند و زمان سلطان ملک شاه آن قلعه را حسن صاحب
 گرفت و مدتبار تصرف ملاحظه بود و تاریخ گرفتن آن نیز الموت النجان بفتح اول و کسر ثانی و سکون
 ثانی و جیم بالف کشیده و بزین و کیز زده نام آن است در صفایان که بر پنج خوب در آنجا حاصل میشود و پشه بسیار هم دارد
الث بفتح اول بر وزن پلنگ بمعنی پناه و در یاری باشد که بواسطه گرفتن قلعه و محافظت خود سازند و جمعی را نیز گویند
 که مردم بیرون قلعه جایجا بجهت گرفتن قلعه و مردم درون قلعه بواسطه محافظت قلعه تعیین کنند و بضم اول بزبان ترکی بنزه
 باشد **الک** بفتح اول و ثانی و سکون ثالث و فتح کاف شلالتش را گویند **الن** بفتح اول و سکون ثانی و کسر
 ثالث بتهائی زود و جوب بازوی دروازه را گویند **الوا** بر وزن حلوا صغری باشد بسیار تلخ و آنرا بعرنی صبر گویند و همین
 آن سقوطی باشد و نام شخصی که نیز در رسم را بر میداشته است و تیره دار او بوده است و مابین دو معنی یکسر اول هم آمده است
 و بضم اول ستاره را گویند و بعرنی کوب خوانند **الوج** بفتح اول و ضم ثانی و سکون و او در جیم نوعی از مخلصه است و آن
 باشد بسیار درشت و خش کل آن که بود و شمش سیاه میباشد در سنکستان و کوبستان میروید **الوند** بر وزن و صغری ارونز باشد
 که نام کوهی است بلند در نواحی چغان گویند و دروازه هزار چشمه آب از آن آلوده بر می آید **اله** بفتح اول و ثانی و ضحای
 مثل ازرق باشد و آن صغی مانند است و وای و بضم ثانی و طوطا عقاب را گویند و آن پرند است معروف که پر او در
 تیر نصب کنند و باسدید ثانی هم درست است **الیا** بفتح اول و سکون ثانی و تهائی بالف کشیده به لغت یونانی
 صحرا را گویند و بعرنی شحم المرح خوانند **الیاس** یکسر اول و سکون ثانی و تهائی بالف کشیده و بسین پی
 زده نام پیغمبر است مشهور و او پسر زاده سام بن نوح است و هم حضرت خضر و نام پادشاه سخر خزر که در یامی کیلان باشد

الیر بفتح اول و کسر ثانی و سکون تخمائی و زای هموزجته و لکنه انداختن اسپ و استر و سایر ستور باشد

بیان بیت سیم در پنجه با میم مثل بر بیت و ست لغت و کنایت

اخر بفتح اول و سکون ثانی ضمیر مستکرم است و مرکب استعمال کنند چه جامه ام و خامه ام یعنی جامه من و خامه من و یعنی مرا و مستکرم نیز آمده است و بجز اول یعنی این باشد و عرب بدانگونه چه امروز و امسال یعنی این روز و این سال اما ج بضم اول بر وزن کاج نوعی از اشش آرد است و بفتح اول توده خاکی که نشانه تیر بر آن نهند و نشانه تیر و اقرار بر بزرگی آن باشد اما ره بجز اول بر وزن اشاره یعنی حساب و شمار و باشد چه اماره و کیر حساب گیرنده را گویند اما نمون با میم بر وزن غلاطون بخت یونانی و دوی است که آنرا بفارسی با بلو و عبری همانا خوانند گرم و خشک است و در دیم بدل را براند آمد بفتح اول و سکون ثانی و و ال کجبد یعنی هنگام وزمان و موسم باشد احرار بفتح اول و ثانی و زای بی نقطه بالف کشیده طبعت زنده و پازند شراب انگوری باشد و بسکون ثانی خرافع را گویند اهروت با تانی قرشت بر وزن و معنی امرود است و آن میوه باشد معروف امرود با و ال بر وزن و معنی امرود است و آن میوه باشد معروف اما سهند با تانی نقطه در و سین بی نقطه و بای فاکر بر وزن کند فرشته و ملک را گویند اما سهند با فا بر وزن و معنی اما سهند است که فرشته و ملک باشد اما سهند بفتح اول و سکون ثانی و سین بی نقطه بختانی رسیده و بیون زود طبعت روحی آب بخوره را گویند و بجز بی ماء اصرم خوانند اما مخیلان بفتح اول و ضم ثانی و فتح عین نقطه دارد و سکون تخمائی و لام بالف کشیده و بیون زوده نام درختی است معروف و مشهور بمخیلان گویند حفص کی را از برکت آن میسازند و آن را بجزی شوکه المصبره خوانند و به تشدید ثانی هم بنظر آمده است اما بجز اول و سکون ثانی و لام بالف کشیده و بقاء زوده نام ولایتی است از ترکستان آمده بفتح اول و ثانی و نون ثانی بر را گویند اموسس بفتح اول و ضم ثانی و سکون و او و سین بی نقطه تخمی باشد که بر روی نان پاشند و آنرا نان خواد نیز گویند و با پنجه مدوده هم بنظر آمده است اموسنی بفتح اول و سکون ثانی و کسر او و سین بی نقطه ساکن و نون تخمائی رسیده و در زرا گویند که بخت شوهر داشته باشد و هر کس مرد کیر را اموسنی بود اما سهند با نا و سین بی نقطه و بای فارسی بر وزن اندو سهند یعنی ملک و فرشته باشد اما سهند با فا بر وزن و معنی اما سهند است که فرشته و ملک باشد اما سهند بجز یکیده و همیان ز باشد اما میان بر وزن و معنی همیان است که کیده ز باشد اما صا و ق بضم اول و ثانی

بجفت رسالت پناه صلوات الله علیه باشد امیله بر وزن چیله معنی آله است و آن میوه باشد در هندوستان که در شکر پرور
کند و خورند

بیان بیت و چهارم در سوز بانون مشتمل بر دو صد و سی و شش لغت و کنایت

ان بفتح اول و سکون ثانی بغت زنده پانند والده را گویند که مادر باشد و معنی آن هم بست که در تقابل این است و افاده غایت است
برگاه که در چشم بگذرد و آورند به چو اتمان و نیز آن انا تو امان بانامی قرشت و لون و فوقانی بر وزن صاجوی من بغت زنده
پانند معنی گذاشتن و نهادن باشد انا فرهاد بجز برای قرشت درخت انار است که در میستون واقع است گویند چون فرهاد
از شنیدن فوت شیرین تیشه بر سر خود زد و دست تیشه خون آلود کردید و از کوه بر زمین افتاد و سر آن بر زمین نشست و چون آن از چوب آن
بود قدرت الهی بر شد و درخت انار هم رسید و انار آنرا چون باز کنند اندرون آن سوخته و خاکستر شده باشد انا که کیرا با کاف
فارسی بختانی رسیده و رای بی نقطه بالف کشیده در فرنگت چیا کیری معنی گوگرد و غوره خشخاش باشد در صحاح الادب و صحاح
رای بی نقطه آخر و آمده است و خشخاش را نیز گفته اند انا مرسلک بجز بریم و سکون شین قرشت و کاف نام دارویی است
که از هندوستان آورند و آن تخمی باشد سرخ رنگ و اندک سبزی در میان دارد و بعرنی زمان مصری خوانند انا طیطس
با طای حطی بختانی رسیده و طای دیگر بسین بی نقطه زده لغتی است یونانی و معنی آن بفارسی سنگ زایدن آسان کن باشد و
آن دانه است سیاه رنگ بمقدار جوز بوا بنایت امس و صلب و دوشوار شکن و چون بچین مانند مغز آن در درون وی صد کنده و آنرا
بشیرازی کن امس خوانند بضم کاف فارسی و لون یعنی خایه شیطان و بعرنی حجر الولاوه گویند چه هرگاه در زیر زبان آسین دوه کنند زود برآید
و اگر با شیر زنان سخن کنند و قدری ششم را بدان بیالایند و زنی که نمی زاید بوخت جماع بخورد ببرد آسین شود گویند چون آنرا در دست گیرند
با کسی مخالفت کنند بر آنکس غالب آیند انا غاطس با ضین نقطه در بالف کشیده و طای حطی مضموم بسین بی نقطه زده بیونانی
شکل باشد که چون آنرا با آب بسایند رنگی مانند خون از آن برآید و با شیر زنان در چشم چکانند ورم چشم و بسیاری آب بدن از چشم
ناخ است و آنرا بعرنی حجر انا غاطس گویند انا غلس بضم ضین نقطه دارد و لام و سکون سین بی نقطه یونانی دوا بی است
که آنرا بفارسی مرز کوش و بعرنی ازان الفار گویند چه برکت آن کوش موش میماند با سر که بر کزیدگی عقب مالند نافع است انا لقی
بالام و قاف هر دو بختانی رسیده بغت رومی دوا تیکه آنرا اسجره گویند و تخم آنرا بذرا اسجره گویند و بعرنی قریض خوانند تخم آن
مشتمل است اگر مقدار سه درم از آن با شیر کوفند بخورند قوت باه دهد و بعضی گویند انا لقی بجان بذرا اسجره است انا سید

شدن پوست روی و اندام باشد **اججدان** بضم ثالمث بروزن مردمان معرب الکرانت و آن رستنی باشد که استرغار کوبیده
و صمغ آنرا بمرطبی حلیت و پخ آنرا اصل الا بجدان خوانند و بعضی گویند سناس است و آن جانوری باشد شبیه باوی **انجرک**
بکر ثالمث و فتح زامی قرشت و سکون کاف نام دشتی و صحرائست غیر معلوم در نزد کوش را نیز گویند و آن نوعی از باغین است که در
روا تا بکار برند و در عربی اذان العار گویند **انجره** بروزن پنجه نباتی است که آنرا بمرطبی نبات القنار گویند بفتح بای و کسبه
و تخم آنرا قرصی خوانند و تخم آن ستمل است درم آنرا با شیر نازد بخورند قوت با دوید و بگویند و با عمل بر قصب مانند مطبوخ کرده اند
انجسا بفتح اول و سکون ثانی و کسر جیم و سین بی نقطه بالف کشیده یعنی ابو غلسا است که نوعی از سرخ مرد باشد و آنرا بمرطبی شجره الدم
گویند خون شکر را بپزند **انجغ** باغین نغظ دار بروزن و معنی آنج است که چین و شکنج روی و اندام باشد **انجکات**
با کاف بروزن مردمان و آن باشد سیاه شبیه برانه امرو و در مغز سفید دارد و آنرا بجزند خاصیتش آنست که هر چند فراتش خیال دارد
سنبل بر جان فرسکت ریش نندازد پوست آن پاک نتوان کرد **انجل** بفتح اول و کسر ثالمث و سکون ثانی و لام رستنی باشد که آنرا خطمی
خوانند **انجم** روز بجم مینماید که از آفتاب عالمتاب است **انجمن** بضم ثالمث و فتح سیم و سکون نون مجلس و مجمع را گویند
و معنی کرده و فتح مردمان هم آمده است **انجج** بروزن مطبوخ چوب عود باشد و بهترین وی آنست که در تاتاب نشیند گویند
عودی و سختی است که آنرا میکشند و در زیر خاک دفن میکنند تا مدتی معین بیدار آن بر می آورند پس سینه آنرا می ترشاند و باقی عود
خالص می ماند بهترین آن مندی باشد **انجخ** بروزن مطبوخ چین و شکن روی و اندام باشد از غایت پیری یا سلب
دیگر و پرموده شدن میوه را نیز گفته اند و معنی آب وین که آنرا الف گویند هم آمده است **انجوخیدن** بروزن سر پوشیدن
بر بریم کشیدن پوست روی و اندام را گویند **انجوسا** با سین بی نقطه بالف کشیده معنی آنجسا است که نوعی از سرخ مرد باشد
و بمرطبی شجره الدم خوانند و نیز با بند **انجوغ** باغین نغظ دار بروزن و معنی آنج است که چین و شکن روی و اندام باشد و آب
وین را نیز گویند **انجوخیدن** بروزن و معنی آنجوخیدن است که بریم کشیده شدن پوست روی و اندام باشد **انجوک**
بروزن مفلوک نام دشتی و بیابانی است نام معلوم **انجیدن** بروزن رنجسیدن معنی استر زدن باشد یعنی حجامت کردن
و معنی ریزه ریزه کردن هم گفته اند و بیرون کشیدن را نیز گویند و معنی زمین آب دادن هم بنظر آمده است **انجیده** بروزن
کندیده بخت بونانی کندای کوهی باشد که بمرطبی حشیه الکلب خوانند و صوف الارض نیز گویند و دشوار زایدین زنا را سوز
بود و بفارسی معنی ریزه ریزه کرده شده باشد **انجیر** بروزن رنجیر میو است معروف و مطلق سوز را گویند عموما و سوز

کونیا خصوصاً و نام جوی آسیت در برات و آنرا جوی انجیل ملام هم میگویند انجیر آدم نام میوه است و بند و ستا
 شیه بجز انجیر اول و اول انجیر بر وزن شمشیر زن یعنی سوراخ کردن باشد چه انجیر یعنی سوراخ است انجیره
 بر وزن زنجیره یعنی انجیر باشد که میوه است معروف و نام چشمه است از توابع یزد و ماوراء النهر و سوراخ کون را نیز گویند
 انجین بر وزن رنگین یعنی ریزه ریزه باشد و ریزه ریزه گویند و امر باین معنی هم است یعنی ریزه ریزه کن و
 کابکل مالند هم بنظر آمده است انخطینا بفتح اول و سکون ثانی و حای بی نقطه مفتوح بقا زده و طای حلی تهائی برید
 دنون بالف کشیده بغت سر بانی نوعی از کل انار است و گویند درخت آن بغیر از کل ثمری دیگر ندارد و ریش روده دریشهای
 کهنه را نافع است و آنرا بشیرازی کل صد برکت خوانند اند بر وزن و معنی چند و معنی چندان و چندین باشد و شمار مجهول
 هم است از سه تانه و آنرا بصری سفید و بضع خوانند و بعضی گویند موازی باشد قرن است که عبارت از پانزده هزار سال باشد
 و اندک تصغیر اند است و نام درختی است که آنرا بصری سوس خوانند و اصل السوس بیخ درخت اند است و سخن گفتن لشک
 و کمان باشد که آیا چنانست یا چنین و سخن گفتن از روی تعجب را نیز گویند و معنی شکر و شکر گذاری و امید و امیدواری هم
 اندا بر وزن عدا یعنی کلاه و کاهکل بر بام و دیوار مالیدن باشد و کاهکل مالنده را نیز گفته اند و معنی غیبت و خستندگی هم
 و خوابی را نیز گویند که صلی و اقیابیند و رویای صادقه پمانست و در عربی معنی شبنم باشد و اندا چه بر وزن دریاچه
 بلغت زنده و پازند فکر و اندیشه را گویند انداز بفتح اول بر وزن افسار سرگذشت و افسانه را گویند و بجز اول در عربی اند
 باشد انداز بس بجز راه سکون سین بی نقطه نام شخصی است که رسولی پیشش عذرا فرستاد و عذرا چشم رسول را
 بانگشت کند انداز بر وزن پرواز یعنی قصد و میل نمودن و حمل کردن باشد و امر باین معنی هم است یعنی قصد کن و میل نما
 و قصد کنند را نیز گویند و معنی قیاس هم آمده است و اندازه و مقیاس و مقدار چیزی را نیز گویند و بعضی مصدر هم آمده است
 که انداختن باشد اندازه بر وزن خمیازه پمانه بر چیز را گویند و قیاس کردن و اندازه گرفتن را نیز گفته اند و تعریفش اینست
 کرده اند و معنی قدرت و وقت هم آمده است اندام بر وزن انجام معروفست که بدن و عضو آدمی باشد و هر کار را
 نیز گویند که آراسته و بنظام و باصول بود یعنی زیبا و زیبای هم آمده است و ادب و آداب و قاعده و روش را نیز گویند و سخا
 طانه را هم گفته اند انداو سکون و او تره بزرگت باشد و آن سبزی است خوردنی و آنرا اهل سیستان تره میره و عربان خج
 خوانند و بعضی گویند جبر صحرایی است که ایهقان باشد اندازه بفتح و اول است ایهقان بنا باشد و آن امر است که بدان

کل و کج بر بام و دیوار مانند مشکوه و شکایت و غیبت را نیز گویند اندر ایش بروزن اقرایش یعنی کایمکل کردن و کلابه
 کج ملبدن باشد اندر ایش کج بفتح کاف فارسی و سکون رای فرشت کایمکل و کلابه بر بام و دیوار مانند را گویند اندر ایش
 بروزن همسایه یعنی اندوه است که ماله استادان کل کار باشد و مشکوه و شکایت و غیبت را نیز گویند اندر ایش بفتح اول
 و سکون ثانی و وائل بی نقطه مفتوح بخای نقطه دار و سین بی نقطه زده حمایت گفته و پشت پناه را گویند اندر ایش واره
 اندر ایش معلوم و و او بالف کشیده و رای بی نقطه مفتوح قلعه و حصار و جایگاه و پناه و کتیبه گاه باشد و پناه و پند و پشتیوار نیز
 گفته اند اندر ایش بروزن کم رقصیدن حمایت نمودن و پشتی کردن و پناه دادن و پناه گرفتن باشد اندر ایش بروزن
 سبزه یعنی در باشد و بحر بی بی گویند سخن که اندران و اندر خانه یعنی درون و در خانه و افاده معنی غیرت نیز میکنند چون با مادر و پدر
 و خواهر و برادر ترکیب کنند چو مادر اندر و پدر اندر و خواهر اندر و برادر اندر اندر اب بروزن بجلاب شکر است
 از ولایت بدخشان مابین هندوستان و خرنین اندر بامی بابای ابجد بروزن صندل سالی معنی ضروری و حاجت
 محتاج الیه و در بالیت باشد و سکون و سرازیر و او بیخته را نیز گویند اندر بالیت بجزر سخانی و سکون سین
 فوقانی معنی اندر بالیت که ضروری و حاجت و محتاج الیه باشد اندر خور بفتح خای نقطه دار و سکون و او معدوله و
 رای بی نقطه معنی لایق و سزاوار و زیبا باشد اندر خورا بارای بالف کشیده معنی اندر خور است که لایق و سزاوار و زیبا باشد
 اندر خور و لبکون دال ابجد معنی اندر خور است که لایق و سزاوار و زیبا باشد و بفتح رای دویم معنی زبید است یعنی می زبید
 اندر خورند لبکون نون و وائل ابجد معنی اندر خور است که لایق و سزاوار و زیبا باشد اندر ز بازای پوز بروزن
 کم عرض معنی نپند و نصیحت و حکایت و وصیت باشد و معنی کتاب و نوشته هم بنظر آمده است اندر ز بروزن صندل
 کا و زبیره را گویند و آن سنگی است که در میان زهره کا و یا شیردان او متکون میشود و آنرا بحر بی حجر البقر گویند اندر و
 با و بروزن اندر ز معنی سرشته و حیران باشد و معنی آرزو و حاجتمندی بهم است و سرنگون آویخته و وارگون نیز گویند
 اندر و اثر بازای فارسی بروزن چنبر باز معنی اندر و است که سرشته و حیران و آرزو و حاجتمندی و سرنگون آویخته باشد
 اندر و اه بروزن لسنکر گاه معنی اندر و اثر است که سرشته و حیران و آویخته باشد اندر و ای
 بروزن صندل سالی معنی اندر و اه است که سرشته و حیران و آویخته باشد اندر و ای بروزن
 کم پروایی معنی سرشته و حیران و آرزو و حاجت مندی و سرنگونی باشد اندر و ب بفتح اول و ضم ثالث

بروزن کند کوب نام نوعی از جوشش باشد که پوست بدن را سیاه و خشن گرداند و با خارش باشد و آنرا عبری قوبا گویند اندرون
 بضم خای نقطه دار و سکون و او و لون چوب دار شیمان است و آن رستی سطر خار ناک باشد اندروس بضم
 سندروس نام مروی بود و او مطلقا داشت تار و نام و مار در میان ده یا جزیره و شب و شبها آتش افروختی تا اندروس بضم
 آتش شمانان آمدی و پیش او رفتی بجنب بادی شد و آتش را بگشت و اندروس میان در با کم گردید اندروس مال
 اندروس معلوم و میم بالف کشیده و ضم خای نقطه دار و سکون سین بی نقطه نام یکی از حکمای یونان است گویند در طبابت اعجاز بجا
 بروی اندریمان با میم بروزن عند لیبان نام یکی از مبارزان تورانی است که در جنگ دوازده رخ بر دست
 کرکین میلا داشته شد اندک لیکون کاف تفسیر اند است و اند عدوی باشد مجهول میان سه و نه و آنرا عبری
 بضع خوانند و هر چیز کم را نیز گویند اندکان بروزن بندکان نام شهری و ولایتی است ما بین سمرقند و چین مغرب آن
 اندجان است اندلس بضم اول و ثالث و لام و سکون ثانی و سین بی نقطه نام شهر است در حدود مغرب
 نام جزیره هم هست در بالای کوهی و بر دو معنی بفتح اول و ثالث و رابع هم آمده است اندمه بروزن سرد و زیاد
 آوردن غمهای گذشته باشد اندو بروزن آنچه بعضی اندرون باشد که در مقابل بیرون است اندوب
 بروزن منکوب جوششی است با خارش که پوست بدن را سیاه کند و درشت گرداند آنرا عبری قوبا گویند اندوج بروزن
 محلول بعضی اندول است و آن جوششی است با خارش که عرب قوبا گویند اندوختن بروزن افروختن یعنی جمع کردن
 و فرا هم آوردن باشد و بعضی قرض و پس دادن هم آمده است اندود بروزن مقصود کا به کل و کلابه را گویند
 که بر بام و دیوار کرده باشند اندوون بروزن فرمودن کا به کل و کلابه مالیدن باشد و مطلقا و طبع کرد و نیز گویند
 اندوز بروزن سرد و بعضی فرا هم آورده و جمع کرده باشد و امر با یعنی بسم است یعنی جسمع کن و فرا هم آورد
 اندول بروزن معقول کلیمی باشد که آنرا بر چهار چوب با میخها محکم کنند و بجهت استراحت بر آن نشینند و این در طاعت
 زنگهار معمول است اندوند بضم رابع و سکون لون دوال ابجد انا تباع است بعضی تار و مار که زیر و زبر شده و از هم
 پاشیده باشد اندوه بروزن انبوه کرفکی دل و دلگیر را گویند انده بضم ثالث مخفف اندوه است که کرفکی دل
 و دلگیری باشد اندوان بروزن مردمان جسمع اندوه باشد چنانکه جانور را جانوران و مردم نامردمان گویند و این جسمع
 بخلاف قیاس است چه بغیر از جانور را بالف و وزن جسمع نتوان کرد انده قو قو بضم دو قاف و سکون دو و او
 نیست

که آنرا ضد قوی خوانند کلف را نافع است اندمی بر وزن نندی بمعنی خاصه باشد که در مقابل خرجی هست و بمعنی امیدواری
 هم آمده است و بجای لفظ بود که و باشد که هم استهوال میکنند و بمعنی آن لفظ هم هست که ایام گذشته باشد و تعجب را نیز گفته اند
 و بمعنی نیز هم آمده است که برهمنی ایضا خوانند اندیدن بر وزن خندیدن بمعنی تعجب کردن باشد و سخن را نیز گویند که از روی
 شکت در سب و آهستگی گفته شود اندیشید بر وزن هم پیشه بمعنی فکر و خیال باشد و بمعنی ترس و بیم هم آمده است
 اندیکت بر وزن نزدیکت لفظی است از کلمات معنی که در عربی لیت و لعل و عسی گویند یعنی باطلد که و بود که و باید که
 بمعنی نیز که و از برای آن و ازین جهت هم گفته اند اندرو با ذال لفظه دار و رای بی لفظه بر وزن لبلبو پازهر باشد و از
 فا و زهر نیز گویند و بجای ذال لفظه دار رای هوز هم آمده است اندر بفتح اول و ثانی و سکون رای قرشت بر چیز نشسته
 و بدر گویند اشروب بر وزن منکوب جوششی است با غارش که عبرتی قویا خوانند و بعضی گویند جوششی است
 که آنرا بفارسی گویند و بتازی جرب خوانند و بازای لفظه دار هم گفته اند اندرو بفتح اول و رای هوز و رای قرشت بود و سینه
 بمعنی پازهر است و فا و زهر نیز گویند اندروت بر وزن و معنی عزت و است و آن صحنی باشد تلخ که بیشتر
 در مرجهما بکار برند و عزت و معرب است و در سواد الفضل باین معنی با ذال لفظه دار و بای اسجد هم آمده است که اندرو
 باشد امره بازای فارسی بر وزن غنمه مرکب باشد و آنرا بعبی عدس گویند انسته بفتح اول و کسر
 ثانی و سکون سین بی لفظه و منسج فوقانی مقصور است و آن بیخ کبابی باشد خوشبوی که بعبی سعد گویند انشانا
 بفتح اول و سکون ثانی و شین قرشت و ثانی مثلثه هر دو بالف کشیده بسریانی و وای است که آنرا بفارسی موزک و بعبی
 زیب الجین خوانند انطلیون با طای حقی و لام و سخانی بر وزن منبر کون طخت یونانی خوش فرج را گویند
 که گمان شیطان باشد انطونیا بر وزن افلونیابلت یونانی کاسنی شامی را گویند و آن سرد و تر است و جگر
 گرم را نافع باشد انقراق بکسر اول و سکون ثانی و فای بالف کشیده و بقاف زده روغن زیتون تازه را گویند
 انقست بر وزن رحمت انقسان و خسارت و ز با نرا گویند که بمعنی غبن باشد و در عربی بمعنی شکت و عار آمده است
 انقست بر وزن بدست برده و عقیده عکبوت را گویند انقرو یا بفتح اول و قاف و سکون ثانی و راه دال
 بی لفظه و سخانی بالف کشیده لفظی است رومی و بعضی گویند یونانی و معنی آن مانند دل باشد و آن چیز است که بلا در گویند
 بهترین وی است که سیاه و نمره باشد و چون بسکند پر شیره بود و آن گرم و خشک است در چهارم قوت حافظه

و درین رایتیرسند و عبرتی نمره البلا و خوانند و بهندی بلازه گویند **العلیا** بجز اول و قاف و سکون ثانی و لام و تخانی با
 کشیده بلفت اهل مغرب دوا سی است که آنرا بفارسی شکار گویند و بهر پی شجره الدم خوانند و آن نوعی از سرخ مرده است
 برکت آن سرخ بسیار می باشد باید بزکوبی بر خازیر نهند تا فاع بود و بعضی گویند لنت رومی است **القون**
 با قاف بروزن میمون بلفت یونانی کل کشده را گویند و آن نوعی از کاکا ته باشد و آنرا بجهت فریبی علوا کرده خوردند
 بهر پی و در المثنی خوانند **اکت** بفتح اول و ثانی و کاف فارسی مرآت را گویند که کوزه گران از سفال سازند و
 مرور کردن آب بهسم وصل کنند و نام ولایتی است در هندوستان **انکار** بروزن زنگار یعنی تصور و پندار باشد
 که از پنداشتن است و تصور کنند زانیز گویند و امر باین معنی هم است یعنی بیکار و انکارش کن و یعنی انکاره نیز آمده است
 که در نام باشد **انکارون** بفتح اول و و ال اسجد و سکون نون یعنی پنداشتن و تصور کردن و گمان بردن باشد
انکاروه بفتح و ال بروزن انکاشته افسانه و سرگذشت را گویند **انکارش** بروزن افزایش یعنی انگار
 است که افسانه و سرگذشت باشد **انکاره** بروزن بسواره هر چیز نام تمام را گویند و یعنی انکارش هم آمده است که افسانه
 و سرگذشت باشد و یاد گذشتهها کردن را نیز گویند و از سر گرفتن سرگذشت و افسانه را هم گفته اند بطریق کنایه چنانکه اگر کسی بسیار
 و مکرر از گذشته بگوید گویند انکاره می کند یعنی باز از سر بگیرد پس پس خفته از شرم و حیا را نیز گویند و یعنی دفتر و حساب
 نامه اعمال هم نوشته اند **انکاریدن** بروزن رسانیدن یعنی تصور کردن و پنداشتن و گمان بردن باشد **انکار**
 با زای هموز بروزن پر و از اغراض پیشه و امر را گویند و بهر پی ادوات خوانند و جمع آن ادوات است **انکاشتن**
 بروزن برداشتن یعنی تصور کردن و پنداشتن و گمان بردن باشد **انکام** بروزن و معنی بهسنگام است که موسم وقت
 باشد **انکامه** بروزن و معنی بهسنگامه است که جمع و انجمن باز گیران و فتنه خوانان باشد **انکبین** بابای بجز بروزن
 عبرین عمل و شهید را گویند **انکینه** بروزن شبلیله نام عنایسی است و آن عملی باشد که نیک بقوام آورده باشد و بر
 ریزند تا سخت شود و دندان گیر کرد **انکدان** بضم ثالث و در ال بالف کشیده بروزن مردمان شناس را گویند یعنی در
 مروم و آن جانوری باشد وحشی شیده باومی و در مویده الفضا یعنی سبباس آمده است که بهندی جاوتری می گویند
 و الله اعلم و نام درختی هم است که صمغ آن را بهر پی حلیت خوانند و معرب آن انجدان باشد و باین معنی با و ال نقطه داریم
 آمده است و نام قریه است از قرای کاشان که بانکوان اشتها را دارد **انگروه** بضم ثالث بروزن افسره و آن

انگور که از خوشه جدا شده باشد اکمریزه سکون ثالث بروزن رنگ برزستی باشد و کل آن مانند گل خشک نند و میشود
اطراف آن خار دارد و آنرا بجرنی قرطم بری خوانند و یونانی طریخان گویند و نوعی از مردم فرنگت هم هست انکر بیخ اول
و سکون ثانی و ضم ثالث وزای نقطه دار ساکن سلی باشد که بان زمین را بسوار سازند انکر بیخ اول و ضم ثالث
و سکون ثانی وزای فارسی آبی باشد سر کج که فیل را بدان بصر طرفت که خواهند برند انکر بیخ اول و ضم ثالث
و سکون ثانی و فتح زای فارسی و دال ایجد ساکن مطلق صمغ را گویند صمغ و صمغی باشد بغایت بدبوی و آنرا بصر
حلیت خوانند و آنرا انکر و سبب آن گویند که صمغ درخت انگدان است و اصل آن انگدان ژو باشد بیخ زای فارسی
چه ژو بلنت فرس یعنی صمغ است و آن گرم و خشک است در درجه سیم انکر کت بازاری هوز بروزن حکمت
کجکت فیل را گویند و آن آبی باشد سر کج از آهن که فیلبانان فیل را بدان بصر طرفت که خواهند برند و بازاری فارسی هم مقلد
است انکرها بجر ثانی و سکون زای فارسی دو او بالف کشیده بروزن منزلهما جایی را گویند که شها کو سفند
را در آنجا نگاه دارند و گو سفند را نیز گفته اند و معنی واند و خسته میوه با هم آمده است انکره بازاری فارسی مصحح بریز
خریزه مخفف انکره است که صمغ درخت انگدان باشد و آنرا عربان حلیت و شیرازیان کشت کنده گویند و بازاری هوز
تیز آمد است انگبه بیخ اول و ثالث و سکون ثانی و سین بی نقطه و فتح بای ایجد بریز کر را گویند که صاحب سامان بود
و کارکنان و زراعت کاران بسیار داشته باشد انگشبه باشین نقطه دار بروزن و معنی انگبه است که بریز
صاحب سامان باشد و سوداگر صاحب مایه را نیز گفته اند انگشت بضم ثالث معروفست که هر یک از انگشتان
دست و پایی باشد و بجر ثالث زغال را گویند که خاکر کشته شده است انگشتال بجر ثالث و فوقانی بالف
کشیده و لام ساکن مروض ضعیف و خفیل و بسیار ناکت و صاحب تقابست را گویند انگشت بدندان
گزییدن کنایه از لقب کردن و تخر نمودن باشد و حسرت و افسوس خورد و زانیر گویند انگشت بر چشم نهادن
کنایه از قبول کردن و مسلم داشتن باشد و انگشت بر دید نهادن هم همان است انگشت بر حرف نهادن کنایه
از عیب گرفتن و نکته گیری کردن باشد انگشت بر دندان گذاشتن کنایه از حسرت و افسوس و توبه تخر باشد
و اشاره کردن بجاموشی هم هست انگشت برکت انگشت معلوم برکت بضم بای ایجد و فتح زای قرشت و سکون
کجکات جانور است که آنرا موش گویند و پیوسته در زیر زمین میباشد و بیخ درخت و نباتات میخورد و گویند پیاز و کسند نار

بسیار دوست میدارد چون بر در سوراخ او نهند بیرون آید اورا بگیرند و گوشت او زهر قاتل است انکشت بر لب زون
کسی را بر حرف آوردن باشد انکشت خاسیدن کنایه از حسرت و افسوس و ندامت و پشیمانی باشد
انکشت و شنام کنایه از انکشت نهادن باشد چه در عرض آن و شنامی نباید شنید انکشت زون آن است
که کسی از خوشحالی انکشت را بر چشم زند انکشت شکست بفتح شین نقطه دارد و سکون کاف انکشت شهادت را گویند
انکشت عروس نام قسمی از علویا باشد که آنرا انکشت عروسان هم گویند و نوعی از انکشت است انکشت
بکسر ثالث و فتح فوقانی و سکون کاف صبح درخت انکشت را گویند و بعرنی حلیت خوانند انکشت زون یعنی انکشت
زون باشد یعنی در هنگام خوشحالی انکشت را بر چشم زند چنانکه صدای از آن ظاهر گردد انکشت کزیرین بفتح کاف
فارسی کنایه از تاسف و پشیمانی و ندامت و حیرت باشد انکشت کشیدن کنایه از محو کردن و نابود انگاشتن باشد
انکشت عروس بمعنی انکشت عروس است که نام قسمی از علویا باشد انکشت کنده انکشت معلوم کنده بفتح
کاف فارسی و سکون فون و فتح دال بحد صبح درخت انکشتان است که بعرنی حلیت و صبح الکجروت خوانند انکشت نا
کنایه از شهرت کردن باشد و نمودن چیزی را با انکشت در استعمال این در بدنامی بیشتر است انکشت نهادن بمعنی انکشت
و شنام است و کنایه از اعتراض کردن و عیب گرفتن باشد انکشت نیک کشیدن کنایه از سواستی و نشان
فقر و زکات دادن کاری باشد انکشتو بضم فوقانی و سکون واو و چنگالی و مالیده را گویند و آن نائی باشد گرم که با روغن
و شیرینی در پیچ بالند انکشتوا بکسر ثالث و واو و بالف کشیده نائی باشد که از ابروی آتش زغال و غیره پزند انکشته
بضم ثالث بر وزن خرشته آتی باشد از چوب ماسه پنجه دست و دسته تیر و اردو که بر زیر کمان خرمن کوفته شده را بدین میاورند
و بفتح ثالث بر زیر کمان بود که صاحب ثروت بود و کارکنان بسیار داشته باشد و باین معنی بکسر ثالث هم آمده است
و سوداگر صاحب مایه را نیز گویند انکل بفتح ثالث بر وزن جنک کسی را گویند که حجت او مکرره و طبیعت باشد و حلقه
نیز گویند که گوی کریمان را در آن اندازند و بعضی تکمه و گوی کریمان هم آمده است انکلند و بفتح اول و ثالث و لام و سکون
ثانی و نون و دال بحسب مضموم بجا و زود چو پی باشد دور و موجف و دسته دارد که سنگ نرینا در جوف آن ریخته باشند و
چون بجنبانند صدای کند و طفل را بدین مشغول سازند انکل بفتح ثالث بر وزن حنظل گوی کریمان و تکمه کلاه باشد
و بعضی گویند حلقه است که تکمه و گوی را از آن بگذرانند انکلین با پای حلی بر وزن عنبر کون نام کتاب

نظاره است که انجیل عیسی باشد و نام کتاب مانی نقاش بهم است و در بابی نیز بوده است بهت زنگ که بر هفت زنگ است
 گویند این لغت هر جا که با عیسی و صلیب و تلیب پانزده میگردد و از آن انجیل است و جای که با نقش و نجر و کل و لاله گفته میشود
 عرض از آن کتاب مانی نقاش باشد و بوظنون را نیز گویند جان لویی از چلباسه است انگوان با او بروزن و منعی انگوان
 که درخت حلتیت باشد و حلتیت صمغ آن درخت است و لغایت بر بوی سیب باشد انگوپا با بای فارسی بر برون
 محمود و بلنت زنده و پازند کاسنی را گویند و آن گیاهی است معروف و عبرتی هند با خوانند ف انگوتین بجز فو قانی
 و سکون سخانی دوزن بلنت زنده و پازند کادکوسی را گویند انگور زیوتی نوعی از انگور سیاه است شبیه بریتون طبیعت
 آن کرم درخت است و عبرتی اصابع العذاری گویند انگورده با نامی فارسی بروزن سنبوسه صمغ درخت انگدان باشد
 و عبرتی حلتیت و صمغ المحروش خوانند و تخم آنرا بذرا لا بجزه و قریح گویند انگول بروزن مقبول خلقه باشد که کوی
 کریبان و کتبه کلاه را از آن بگذرانند و معنی کوی کریبان و کتبه کلاه نیز آمده است انگوله بروزن رنگوله معنی انگول است
 که کتبه کلاه و کوی کریبان و حلقه باشد که کتبه را از آن سپیکه خوانند انگلیان بضم ثالث و سخانی بالف کشیده و بزون
 بروزن و منعی انگدان است که درخت حلتیت باشد و حلتیت صمغ آن درخت است انگینتن معنی جنب بایند
 از جایی در شورا نیدن و بلند ساختن و بر کشیدن باشد و معنی دور کردن و پیدا کردن و ساختن و افشا کردن هم آمده است
 انگیز بروزن زنجیر انگور را گویند و عبرتی عنب خوانند انگیز بروزن مهینر معنی بر انگیزه و بلند ساخته و بر خیزانیده باشد
 انگیزه بروزن کفلیزه معنی سبب و باعث چیزها باشد انگیس با کاف نازی بروزن اوریس نام شکی است
 از اشکال در عمل و در عربی معنی برشته بر کشتن باشد انگیل با کاف فارسی بروزن زنبیل حلقه را گویند که کوی کریبان
 و کتبه کلاه را از آن بگذرانند و کتبه و کوی کریبان نیز گفته اند انگیل بروزن غریبه معنی انگیل است که کوی کریبان و کتبه کوی
 کریبان باشد الوپا بفتح اول و ضم ثانی و سکون واو و بای فارسی بالف کشیده کا و زبان تلخ را گویند و آن
 گیاهی است که در دواها بکار برند و کاسنی را نیز گفته اند که عبرتی هند با خوانند انورسما بار و سین پی نقطه و میم بر برون
 ابو دروا بلنت یونانی سیلان خوز را گویند انوشا با ثالث مجهول و شین نقطه دار بالف کشیده مذیب و کیش
 مکران را گویند و معنی شاد می و غمی و عدالت بهم آمده است انوشه بفتح اول و راج معنی خوش و خوشا و حشتم و خوشا
 باشد و شراب انگوری را نیز گفته اند و نام عمه شاپور هم است و پادشاه یونان را نیز گویند و بعضی آفرین و بارک الله هم آمده است

که بر برون

که عبرتی طوباه و مرجا خوانند و بضم اول نیز گفته اند او میمان کبیرم بر وزن مجوسیان بلنت یونانی شقایق را گویند
 آن نوعی از لاله باشد در صحاح الادویه همین معنی با سقا طون است آورده است و گفته است که این لغت رومی است و انذام
 الیومیدن بر وزن بنویدن بمعنی نال او زاری و نوحه کردن باشد چه اشتهای باغی هموزو بای ایچد بر وزن محمود
 زند و پازند ستاره مشتری را گویند ف انسیا بابای ایچد بر وزن طلب پابلنت زند و پازند درخت مورور را گویند
 و برکت آنرا در دوام با جگر برند و بجای بای ایچد تالی قرشت هم بنظر آمده است اینر بر وزن امیر غوی زشت طبیعت
 بدر را گویند ف اینران بر وزن امیران نام فرشته است موکل بر عهده منجیح و نام روزیسی ام است از هر ماه ششمی
 باین معنی با زای نقطه دار بر وزن عزیزان هم آمده است اینر با زای فارسی بر وزن کنیز کپاسی است که آنرا بوی باور
 گویند و عقرب از آن بگریزد انیس اعضا کنایه از چشم است و عبرتی عین گویند و اشارت به محبوب و مطلوب هم
 اینسیا بر وزن ضعیسان بمعنی پیور و خلاف و کذب و دروغ و مخالفت باشد اینسون بر وزن شیون لغت
 یونانی را زیانه رومی باشد و آنرا عبرتی حلوه گویند بضم حای بی نقطه تشکی را فر و نشاند و شکم را بزند و بعضی گویند اینون
 عربی است نه یونانی و بمعنی انیسان هم آمده است که پیور و خلاف و کذب و دروغ باشد اینسه بر وزن بر
 هر چیز بسته را گویند که بدشواری از هم جدا شود و حل گردد اینسه بر وزن همیشه جاسوس و چاپلوس را گویند و بمعنی اینسه هم
 آمده است که هر چیز بسته و منجمد باشد چه در فارسی سین و شین هم تبدیل می یابند اینن بر وزن زمین طرفی باشد
 از سفالی مانند سبو و خچه بزرگی که دوغ را در آن کنند و بچسباندند تا روغن از ماست جدا شود

بیان بیت پنجم در همزه با و او مشتمل بر یکصد و پانزده لغت و کنایت

او بضم اول و سکون ثانی ضمیر غایب است نسبت بذوی العقول چه غیر ذوی العقول را آن گویند او او بر وزن
 بعضی آواز باشد و بمعنی ابا هم هست که شور با و آتش باشد او او بفتح اول بر وزن شرار بمعنی دفتر و حساب دیوانی باشد
 و بضم اول کر ما و هوای گرم را نیز گویند او او بفتح اول بر وزن شراره و دفتر حسابی باشد که حسابهای پراکنده
 دیوانی را در آن نویسند و در این زمان آن دفتر را او را جبه گویند و بمعنی دیوان خانه یعنی دارالاماره هم آمده است که بارگاه
 ملوک و سلاطین باشد و نیزه آهنی را نیز گویند که در وقت سوراخ کردن نجا اسپ بر آید و بضم اول کر ما و هوای گرم را گویند

او این بر وزن شیطا طین زشت و بد را گویند چنانکه پارسین خوب و نیکو را اوام بر وزن عوام قرض و وام
 گویند و معنی رنگ و لون هم آمده است او با بابای اجد بر وزن سودا نام پسر زاده سلیمان علیه السلام است که
 پسر روح عام باشد او باره بفتح اول بر وزن افسانه چیزی بگو فرو برنده و بلع گفته را گویند و هر چیزی که فرود رود یعنی
 بلع شود و سر جانوری که جانور زنده را فرو برد گویند او بارید و معنی بخشش غالب وزیر مملکت نیز گفته اند و معنی خانه
 و سر هم آمده است و امر بفرود برودن و بیرون افکندن هم است یعنی فرو بردن بیرون بیفکن و بضم اول ناله و زاری را گویند
 او باریدن بفتح اول بر وزن سرخاریدن ناجا ویده فرو بردن را گویند و بحر بی طع خوانند و معنی افکندن هم است
 و بضم اول معنی ناله و زاری کردن باشد او باشش بر وزن افزایش مردم عامی هیچ اغنیده بی سر و پا
 و جلف و لبر خود و متعصب را گویند او باشان بر وزن برداشتن معنی پر کردن و افکندن باشد او برو
 بضم ثالث بر وزن افشرد یعنی ناجا ویده فرو برد و بلع کرد او بس بضم اول و کسر ثالث بر وزن مونس خویش
 پیوند و تراست را گویند او به بضم اول و سکون ثانی مجهول و کسر ثالث و ظهور نام قریه است از قرای هرات
 اوج بفتح اول بر وزن موج سرب اوک است که مقابل حقیض باشد و بدنه ترین درجه کواکب بود آن نقطه ملاحظه
 محراب فلک باشد از فلک جزئیه سبعة سیاره باحوال ایشان و نام نغمه است از موسیقی و بعضی گویند این لغت هندی است
 او چپ من باجم فارسی و فوقانی و پای فارسی و میم بر وزن تغزل مکن بخت زنده و بازند معنی انگشت باشد مطلقا خواه
 انگشت پا و خواه انگشت دست او چه بضم اول و فتح جیم فارسی مشد و نام شهری و دیده است او چیزی باز
 هوز بر وزن موسیقی معنی ماهیت و چگونگی چیزی باشد او چیز یان بضم اول بر وزن نوشیروان معنی ماهیات باشد
 که جمع ماهیت است او او بفتح اول بر وزن سودا یونانی کوه را گویند و بهر بی جیل خوانند او و اسالیون
 او او معنوم با سین بی نقطه بالف کشیده و کسر لام و تحاقی باور سیده و بنون زده یونانی کرفس گوهری باشد چه او او
 کوه و سالیون کرفس را گویند و تخم آنرا فطر اسالیون خوانند چه فطر یونانی مطلق تخم را گویند او او بفتح اول و سکون
 ثانی و کسر ثالث و رایی بی نقطه ساکن بر او در پدرا باشد که بهر بی عم گویند او او در اول و ثالث بر وزن بو بردن
 بخت زنده بازند معنی مردان و از عالم رفتن باشد او او بفتح اول و ثالث بر وزن نویس و جب و
 بر بست را گویند و بهر بی شهر خوانند و آن مقدار است از نمر انگشت کوچک تا سر انگشت بزرگ دست آدمی او او